

قطعی الدلالة بودن قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ

علت ادامه‌ی بحثمان درباره‌ی معرفی قرآن بر مبنای خود قرآن، مظلومیت عمیق قرآن است نه تنها نزد کفار بلکه نزد مسلمانان از شیعیان، سنیان، شرع‌مداران و شرع‌نداران. از جمله آیاتی که واضح بودن بیان قرآن را برای کلّ مکلفان، تنصیص و تبیین کرده است آیات «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ، وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ، إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» (واقعه، ۷۷) است.

مواقع نجوم دارای ابعادی است: فرودگاه‌های ستاره‌های درخشان. چون نجم اخص است از کوکب، و کوکب اعم است از نجم. کوکب هر ستاره‌ای است و لکن نجم ستاره‌ی درخشان است، یا درخشان در چشم ظاهری و یا درخشان در بُعد تمدن؛ و چنان که در زمین، تمدنی وجود دارد در نجوم (ستارگان درخشان) هم دو درخشش وجود دارد: یک درخشش نور بصری، یکی هم درخشش تمدن.

«فَلَا أُقْسِمُ»: لَا أُقْسِمُ نَفِيَّ قَسَمٌ است زیرا نجوم درخشان آسمان کجا و قرآن که روشن‌ترین نجم درخشان آسمان وحی است کجا! به «بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» یعنی فرودگاه‌های ستاره‌های درخشان، در درخشش‌های گوناگون در صورتی قسم خورده می‌شود که اثبات مادون و یا اثبات برابر آن بشود؛ و اما نجوم قرآنی که درخشان‌ترین وحی ربانی است در طول تاریخ وحی، که جایگاهش قلب محمدی (صلی الله علیه وآله وسلّم) است که قلبش قلب القلوب است، و روحش روح الارواح است، و عقلش عقل العقول است، در این زمینه و در این فرودگاه، قرآن که روشن‌ترین نجم و حیانی

هدایتِ ربانی است؛ فرود آمده. پس «لا أقسم». آقایانی که «لا» را حذف کرده‌اند (در ترجمه) توجه به معنا نکرده‌اند. «لا أقسم» به معنای لا أقسم است، و أقسم هم به معنای أقسم است. معنا ندارد که مقصود أقسم باشد و لا اضافه شود. اصلاً «لا»ی زیادی (زائده) ما نداریم. «باء» زیادی (زائده) در خبر لیس داریم، و لکن «لا» زائده در افعال، چه قبل و چه بعد هرگز در ادبِ عربی حتی ادبِ عربیِ جاهلی هم نداریم، تا چه رسد به ادبِ عربیِ قرآنی که بالاترین آدابِ لفظی و معنوی است.

«فلا أقسم»، قسم نمی‌خورم به فرودگاه‌های ستارگان، چون ستارگان فرودگاه‌هایی دارند از جمله ستارگانی که به طور محسوس در آسمان سقوط‌هایی دارند: یا خود ستاره، شرق و غرب و مشرق و مغرب دارد که از مشرق به مغرب می‌رود و بعکس، یا نيزک‌های آسمانی (نیزه‌های کوچک آسمانی) که شهب (شهاب‌ها) است که بحثش مفصل است و اینجا جایش نیست.

«وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ»: من قسم نمی‌خورم (به فرودگاه‌های ستارگان درخشان) با اینکه قسم به مواقع نجوم بسیار عظیم است؛ قسم به فرودگاه‌های ستارگان درخشان در ابعاد درخشانشان بسیار مهم است؛ و چرا مهم است؟ برای این که این مواقع نجوم، فقط مواقع نجومِ ظاهری نیست، بلکه هم فرودگاه‌های ستارگان درخشان آسمان است و هم فرودگاه‌های وحی‌هایی بر انبیاء است. به هیچ کدام قسم نمی‌خورم با آنکه «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ». این قسمی که اینجا منفی است (قسم نمی‌خورم) اگر بدانید قسمی است عظیم:

اعظمت مادی در بُعدِ بصری که نجومِ ظاهری و ستارگان درخشان باشد.

۲. و بالاتر! نجومِ معرفتی و حیانی که نجومِ وحی باشد. پس به هیچ کدام قسم نمی‌خورم با اینکه «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» که چی؟ «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» «هُ» به کلّ قرآن برمی‌گردد، محققاً این قرآن بسیار واسع الدعوة است، واسع التفهم است، و وسعت دعوت، وسعت بیان، وسعت تفهم، وسعت هدایت، و وسعت دعوتِ قرآن چیزی است که دلیل خارجی نمی‌خواهد: آفتاب آمد دلیل آفتاب

خورشید خود گواهی است از هر گواهی روشن‌تر بر نورانیتش. همچنین قرآن خود دلیل است بر کرمش، خود دلیل است بر وسعتِ دعوتش، خود دلیل است بر اینکه دلالتش و مدلولش فوق کلّ دلالت‌های و حیانی در طول تاریخ وحی است: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ». بنابراین این که قرآن، کریم است نیاز به مواقع نجوم ندارد. قرآن، موقع‌اش و فرودگاهش، قلب محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) است. قسم برای اثبات این دو

معنا لازم نیست، یک معنا: فرودگاه قلب محمدی برای نجم و حیانی قرآن و یکی هم برای خود نجم و حی قرآنی. برای این فرودگاه و فرود آمده قسمی لازم نیست چون هر دو دلیل بر لیاقت و لباغت و عظمت فوق حد معروف است.

اما قلب محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) از قالبش، گفتارش، نفی اش و اثباتش پیدا است که دارای بالاترین مقام عصمت است و شاهد اعلاّی این مطلب، خود قرآن است. که قرآن محمد و محمد قرآن، دو دلیل بارز خودکفای خودنما هستند بر این که قرآن بالاترین وحی است که فرود آمده است بر بالاترین فرودگاه که قلب محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

حالا، «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ»، کَرَم چیست؟ از صفات فعلی خدا، کرم است. چنانکه صفات ذاتی سه گانه خدا عین هم است و عین ذات است، کرم هم که از صفات فعلی حق سبحانه و تعالی است نتیجه‌ی صفات ذات است. یعنی کَرَم و سَعَتِ رَحْمَتِ رَحْمَانِ، و سَعَتِ رَحْمَتِ رَحِيمِ حق نسبت به کلّ آفریدگان بر مبنای علم، قدرت و حیات است که این سه در عین وحدتشان با یکدیگر با ذات وحدت دارند.

«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه، ۷۹) گروهی از شرعمداران قرآن را کتابی بخیل می‌نگرند: بخیل است در دلالت، بخیل است در مدلول. همان قدر که می‌گویند قرآن ظنی الدلالة است یعنی بیانگر حقیقت به طور مطمئن نیست. اینان می‌گویند: قرآن که بیاناً للناس است، نور است، مبین است، برهان است، حجت بالغه است و کفایت است، این قرآن در عین حال، دلالت بر مقاصد حیانی ندارد، که (ما در مقابل می‌گوییم این عدم دلالت) خودش لثامت و خیانت است، جهل است، ظلم است. و این صفات ناپسند با کریم بودن مخالفت دارد، چون کَرَم، و سَعَتِ رَحْمَتِ است، و وسعت عنایت.

قرآن برای کل مکلفان که مکلف هستند به این قرآن شریف، در دلالت، در مدلول، در هدایت، رهبری، در کلّ ابعاد برونی و درونی هدایت، کریم است. اگر قرآن، فهمش در انحصار محمد و معصومان محمدی (صلوات الله علیهم) باشد این کریم نیست. اگر مالی را بیاورند در جایی که فقیران زیاد هستند، و این مال زیاد را در اختصاص گروهی قرار بدهند و بقیه محروم باشند؛ این لثامت است، کرامت نیست. این بی انصافی است، این ظلم است، این تبعیض است.

در این آیه که ذکر شد «إِنَّهُ» یک تأکید، «لئـ» تأکید دیگر و «قرآنٌ کریمٌ» که نتیجتاً در سه بُعد در این که قرآن دارای کرم است تأکید است، چون «کریم» از باب فعل است؛

و فعلیل صفت مشبیه و باز دلیل بر مبالغه است. این قرآن کریم است در دلالت نسبت به کل مکلفان، در مدلول کریم است نسبت به کل مکلفان.

و بعد از «کریم» هم «فی کتاب مکنون»: کتاب یعنی نوشته؛ نوشته یا نوشته‌ی لفظی است، یا نوشته‌ی خطی است، یا نوشته‌ی واقعی است. تمام عالم، کتاب حق تعالی است، نوشته‌ی لفظی فقط نیست، نوشته‌ی کتبی فقط نیست، نوشته لفظی و کتبی، دال (دلالت کننده) است لفظاً و کتباً بر حقیقت خارجیّه. پس اکتب کُتُب، نوشته‌ترین نوشتگان همان حقائق خارجیّه است.

«فی کتاب مکنون»: در یک واقعیتی است که آن واقعیت از دستبرد شیاطین، تحریف کنندگان و تبدیل کنندگان محفوظ است. آیا این منت، بر مبنای کرم قرآن، وسعت دعوت، وسعت دلالت و قطعیت الدلالت قرآن نیست؟ هست!

بنابراین این «فی کتاب مکنون»، مکنون برای اشخاص خاص نیست. این قرآن کریم است، قرآن کریم در نوشته‌ای واقعیت‌دار، در واقعیتی تکوینی، به اراده‌ی رب العالمین، که «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر، ۹) محفوظ است. محفوظ است از تصرف، محفوظ است از تحریف، محفوظ است از هرگونه تغییری که برخلافِ نصوص قرآن، ترکیب قرآن و ترتیب قرآن است. این مختصری توضیح در این آیه بود.

[ببخشید کریم بودنش اینست که دلالتش روشن است؟]

همه‌اش! مدلول با دلالتش روشن است. اگر دلالتش روشن نباشد کریم نیست لئیم است. اگر کسی شما را راهنمایی ظنی، یا شکی یا احتمالی می‌کند راهنماست؟ گمراه کننده است. شما را گیج کرده است. برای اینکه کسی که شما را به راه راست و مستقیم راهنمایی می‌کند این کرم است. کرم در مقابل لئامت است: لئامت در بُعد دلالت، مادون یقین است، مادون یقین لئامت است؛ منتهی الامّ احتمال است، بعدش شک است، بعدش ظنّ است. ظن و شک و احتمال دلالت نیست بلکه ضلالت است. دلالت عقلانی، مخصوصاً وحیانی، مخصوصاً وحیانی قرآنی که آخرین پیام رب است منظورش اینست که نص باشد، حتی ظواهر مستقرش هم نص است.

[پس این «مکنون» چیه؟]

«مکنون» یعنی محفوظ است از هر دستبردی، از کل دستبردها. این کتاب محفوظ است بنابر این آیا خدا که می‌فرماید این کتاب مکنون است و به قدرت ربانی این کتاب از کل دستبردها محفوظ است، کی می‌تواند دستبرد به قرآن بزند؟ آیا قدرتی فوق قدرت خدا هست؟ اگر قدرتی فوق قدرت ربانی هست، دستبرد می‌زند. ولكن

چون تمام قدرت‌ها تحت الشعاع‌اند، خاضع‌اند و ذلیل هستند، قدرت ربانی به این تعلق گرفت که همان طور که این را بر قلب محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرستاده است؛ این کتاب را در کل مراحل حفظ می‌کند.

هر قدر تغییر دهندگان، تحویل دهندگان و تحریف کنندگان، کوشش و کاوش جدی کنند (نمی‌توانند آن را از حفاظت ربانی بیرون بیاورند). بله! در معانی انحراف ممکن است، ولیکن در الفاظی که معصومانه دلالت بر معانی مراد دارد، در این الفاظ، در ترکیبات، حتی در اعرابات، در نقطه‌ها هرگز قدرت تحریف ندارند.

[اصلاً مگر «مکنون» به معنای پوشیده نیست؟]

محفوظ، ریشه «کنن» به معنای حفظ است. محفوظ به معنای پوشیده یعنی: یا پوشیده‌ای که قابل تصرف و دستبرد است، یا پوشیده‌ی غیر قابل تصرف است. مکنون اخصّ از محفوظ است. ممکن است چیزی محفوظ باشد ولیکن حفظش جوری باشد که ممکن است در او تصرف بشود، ولیکن «مکنون» یعنی «فی کین» است. یعنی محفوظ است و غیر قابل دستبرد و غیر قابل تصرف است.

[یکی از حاضران: خود قرآن گفته است که «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» یعنی فقط مطهرون می‌توانند بفهمند]...

رسید است (مدرک تحویل است)، چون «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»، این بحث را قبلاً عرض کردیم الان هم بحث می‌کنیم.

مَسَّ دو نوع است: یک مسّ ایجابی است و یک مسّ سلبی. مسّ سلبی نسبت به قرآن که تغییر دادن و تحریف کردن است، چون «کتاب» به طور مطلق در همه‌ی زمان‌ها و در همه‌ی مکان‌ها «مکنون» و «کریم» و واسع الدعوة است، کسی قدرتِ مسّ سلبی قرآن را ندارد. «لا یمسه»: این مسّ ایجابی است.

مسّ سلبی هم کسی نمی‌تواند نسبت به قرآن بکند، که سلب کند قرآن را، بعضاً، کلاً، داللتاً، لفظاً، معنأً ولیکن مسّ در این آیه مسّ ایجابی است: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» چون قرآن طاهرترین ظاهرها است، منورترین انوار و وحی ربانی است؛ مسّ و رسیدن به آن ممکن نیست مگر به وسیله طهارت. چون قرآن معدن نور است و معدن طهارت است از همه انوار، انور است و از همه وحی‌های پاک، پاک تر است و مطهرتر است بنابراین گرایش ایجابی قرآن با پاکی است «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ».

منتهی این مسّ یا مسّ جسمانی است با جسم، با دید، با شنیدن، با گفتن. این مس‌ها ممکن نیست مگر انسان مطهّر بشود. اگر لفظ مطهّر نباشد مسّ به معنا نیست. اگر دید و چشم انسان پاک نباشد، نظر انسان خالی از شبائب تحمیلی نباشد، خالی از پیش فرض‌های غلط و پیش فرض‌های مطلق نباشد، مسّ نمی‌کند. حقائق قرآن را حتی در سطح عادی و در سطح قشری نمی‌توانند مس کنند، دریافت کنند و بیابند مگر مطهّر باشند، چه لغتاً، لفظاً، فصاحتاً، بلاغتاً ادباً، چه ظاهری چه باطنی. اما کسی که با لغت مُعَوِّج، فکر معوّج، مقدمه معوّج، فلسفه معوّج، منطق معوّج، عرفان معوّج با قرآن برخورد کند این مسّ با حقائق قرآن ندارد.

مسّ ظاهری: مثلاً دست مالیدن به قرآن. بدن را با الفاظ قرآن، بدن را با خط قرآن مس کردن «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» مطهّر: هم نجس نباشند و هم خبیث نباشند و هم مُحَدِّث نباشد. چون شخص مُحَدِّث مطهر نیست، شخصی که بی وضو و بی غسل است مطهر نیست، شخصی که متنجس است مطهر نیست، بنابراین هر سه بُعد باید سلب بشود. جایز نیست دست زدن و یا جسم را به جسم قرآن زدن، به خط قرآن زدن مگر اینکه مطهّر باشد از نظر حَدِّث، نَجَس، خَبَث.

و همچنین گوش کردن به قرآن (مس شنوایی)، مس بینایی، مس گویایی، این مس‌ها در صورتی ایجابی است و به معارف قرآن رسیده می‌شود که چشم پاک باشد، چشم پاک، گوش پاک، زبان پاک. چشم پاک می‌بیند قرآن را آن گونه که قرآن دلالت دارد. گوش پاک می‌شنود آن گونه که قرآن می‌خواهد؛ چشم پاک گوش پاک، زبان پاک.

ممکن است کفار قرآن را بخوانند ولی با این خواندن دریافت درستی ندارند. اگر دریافت درستی داشته باشند مؤمن می‌شوند بنابراین کسانی که قرآن می‌خوانند و دریافت درستی ندارند این‌ها از نظر لفظی، از نظر صوتی، از نظر کتبی اینها چشم شان، گوششان، زبانشان پاک نیست.

و در عوامل معنوی: مسّ معنوی، مسّ معنوی به ظاهر قرآن، باطن قرآن، اشاراتش، لطائفش تا چه رسد به حقائقش، هر بُعدی از ابعادش طهارت مخصوص خودش می‌خواهد. منتهی: این مطهران دارای درجاتی هستند: «المطهرون» درجه‌ی علیای معصومانه‌ی فوق عصمت‌هایش، مطهرون محمد و محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) است. بنابراین «المطهرون»، تمام طهارت‌های ظاهری، باطنی، فکری، عقلی را شامل است و دارای درجات و مراتبی است. اعلا‌ی مراتب طهارت در بُعد عصمت علیای محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) است که مسّ به کل حقایق و معارف قرآن دارند.

و نیز آیه ۱۷ سوره شوری: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا». قرآن عربی یعنی قرآن روشن. عربی یعنی واضح. اصلاً لغت عربی هم عربی است چون واضح‌ترین لغات، لغت عربی است. چگونه واضحی است که در دلالتش گنگ است؟ ظنی است؟ شکی است؟ احتمالی است؟ چنان‌که در آیه‌ی دیگر «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا» (ابراهیم، ۳۷)، حکم عربی یعنی چه؟ یعنی حکم قرآن فقط برای عرب‌ها است؟ نخیر. «حکماً عربیاً» یعنی «حکماً واضحاً لا تعقید فیهِ»: نه در معنا گره، گیر و ابهام است و نه در دلالت لفظی. دالّ و مدلولش روشن است، روشن است بر مبنای فطرت‌ها، عقل‌های شایسته، علم‌های شایسته، و روشن‌گری نمی‌خواهد چون خودش روشن است. فقط با عقل روشن بر مبنای فطرت روشن و علم روشن می‌توان روشنی‌های قرآن را دریافت کرد.

«لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا» القری که جمع محلی باللام است؛ یعنی کل مجتمعات. کل مجتمعات مکلفین که کل مکلفین زمین و آسمان از جن و انس باشند، مشمول «القری» است. «أمّ» آن کجاست؟ «ام القری» مکه مکرمه است. مکه مکرمه، محور تکلیفی کل مکلفان است در زمین و زمین‌ها و در آسمان و آسمان‌ها و در کراتی که مکلفانی انسانی و یا غیر انسانی در آنها وجود دارد.

خوب، «لِتُنذِرَ»: برای انداز. انداز مرحله‌ی اولی است و تبشیر مرحله‌ی ثانی. انداز به قرآن با چیست؟ با خود قرآن است. نه این‌که پیغمبر بیانی فوق قرآن داشته باشد که آیات ظنی قرآن را با بیان خودش قطعی کند!!

«وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ» (شورا، ۷)، ما داریم عبور می‌کنیم اگر بخواهیم بیشتر (در آیات) دقت کنیم، قبلاً بحث کردیم و وقت زیادتر می‌گیرد. از جمله آیه صد و چهار سوره‌ی انعام «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ»: گروهی چشم باز می‌کنند و با چشم‌های باز به نفع خودشان دریافت قرآنی دارند. و گروهی خود را کور می‌کنند. کسانی که می‌گویند قرآن ظنی الدلالة است؛ خود را کور کرده‌اند. اگر چشم عقل را بر مبنای دلالت روشن قرآنی باز کنند، می‌شود «قد جاءكم بصائر من ربكم»: بصائر هم (جمع) بصر است و هم (جمع) بصیرت است. بصر، دیدبان بصیرت را می‌بیند و بصیرت مورد نظر بصر است.

پس با بصرها، با بصیرت‌ها، با بصرهای ظاهری، با بصیرت‌های عقلانی و فطری و علمی، با بصیرت‌های لغت قرآنی، فصاحت و بلاغت قرآنی می‌شود از قرآن، کمال استفاده را کرد «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ». حالا، «کُم» در آیه چه کسانی هستند؟ آیا «کُم»، فقط رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است؟ «کُم» فقط ائمه (علیه السلام)

هستند؟ خیر. «کُم» کل مکلفین است. این قرآن برای کل مکلفین بصیرت‌ها است، دیدگاه‌ها است: دیدگاه‌های وحیانی فوقانی، دیدگاه‌های رحیمی در عالی‌ترین مراحل است. «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ» کسی که ابصار کند با دیدبان‌های معصومانه، با دیدهای صحیح بنگرد به این بصائر «فَلِنَفْسِهِ، وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا». کما این که «فعلى حوزاتنا» شده است.

کسانی که در باب قرآن کوردلی می‌کنند، و قرآن را قطعی نمی‌دانند «فعلیها»! بنابراین ما هر چه در قرآن تفکر بیشتر بکنیم، تدبر شایسته‌تری در قرآن بکنیم، به خدا نزدیک‌تر و از حوزه دورتر می‌شویم. هر قدر پیشروی کنیم در تفکرات صحیح و عمیق قرآنی، در راستای دلالت‌های قرآنی، در راستای تفسیر استفساری قرآنی، به خدا نزدیک‌تر و از حوزه‌های علمیه دورتر می‌شویم. و هر قدر در ظنّیت دلالت قرآن، در روایات متعارضه، اجماعات، شهرت‌ها، اطباقات و حتی ضرورت‌هایی که مبنای قرآنی ندارد توجه کنیم، به حوزه‌ها نزدیک‌تر و از خدا دورتر می‌شویم. امیدواریم به خدا نزدیک و از حوزه‌ها دور بشویم یا حوزه‌ها به قرآن نزدیک شوند. إن شاء الله.

«قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ»: پیغمبر حفیظ نیست از نظر تکوینی، نسبت به کسانی که با اختیار و از روی نادانی، چشم‌ها و بصیرت‌ها را می‌بندند و با کوردلی، یا با قرآن برخورد ندارند، یا برخورد تنگ دارند: «وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ»

بعد آیه ۵۷ سوره یونس: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»: ناس چه کسانی هستند؟ فقط محمد و محمدین (صلی الله علیه وآله وسلّم) هستند؟ اگر مراد رسول بود لفظ آیه «یا ایها الرسول» می‌بود. یا اگر رسول و رسولیین و معصومین بود «یا ایها المعصومون» می‌بود، «یا ایها المصطفون» بود. «ناس» کل مکلفین هستند.

«قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ» اگر قرآن ظنی است چه موعظه‌ای است؟ اگر موعظه خیلی هم قطعی باشد باز مردمان چندان زیر بارش نمی‌روند، تا چه رسد که ظنی باشند. «قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» مقتضای ربوبیت و رحیمیت حق سبحانه و تعالی این است که این موعظه بیانگر وعظ‌ها، بیانگر پندها، بیانگر راه‌ها به طریق اعلا و به طریق اولی و به طریق ابین باشند.

«وَشَفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ» آیا ظنّ شفاء است؟ ظنّ خودش مرض است، ظنّ و شک و احتمال مرض است، شفاء در یقین و حیانیست. در علم قطعی و حیانی، شفاء است «وهدی ورحمه للمومنین.»

همچنین آیه ۱ سوره‌ی ابراهیم: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» از ظلماتِ احتمال، جهل‌ها، شک‌ها و ظن‌ها که «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» از کل ظلمات، از کوتاهی‌ها، کم‌بینی‌ها، تاریکی‌ها، انحرافات، شکوک و ظنون «الی النور» خارج کردن. «ظلمات» جمع است: شک ظلمت است، احتمال ظلمت است، ظنّ ظلمت است، و نور واحد است. ظلمات چند تا است ولیکن نور واحد است.

«بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»: «لتخرج» کی؟ «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ» به چی؟ آیا «لتخرج» خودت به عنوان محمد بودن (صلی الله علیه وآله وسلم)؟ نخیر! «لِتُخْرِجَ» به وسیله‌ی این کتاب، به وسیله‌ی نورافکن (قرآن)، این نور افکنی که عالی‌ترین و روشن‌ترین نور افکن وحی است، مردم را از کلّ ظلمت‌ها، انحرافات، تاریکی‌ها به نور دعوت کنی؛ بنابراین «لتخرج» نه این است که خود پیغمبر قرآن را بیان می‌کند، که اگر پیامبر بیان نکند قرآن بیان للناس نباشد.

آیه ۵۲ سوره‌ی ابراهیم: «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ»: «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ» نه بلاء للناس، چون غیر یقین و غیر علم بلاء است «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ» برای کلّ ناس «وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَ لِيَذْكُرُوا الْأَبَابِ.»

[بلاغ یعنی چه؟]

یعنی رسا، این رسا است. آیا ظنّ رسا است؟ ظن، شک، احتمال رساننده‌ی حق است؟ رساننده‌ی حق به اهل حق و به مکلفین چیست؟ یقین است. یقین یعنی هیچ خللی، هیچ احتمالی که خلاف نص یا ظاهر باشد در او وجود ندارد.

همچنین سوره‌ی کهف آیه ۱: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» آیا غیر یقین عوج نیست؟ یقین است که صراط مستقیم است، مادون یقین عوج است چه احتمال، چه شک، چه ظن.

«قیماً»، قیّم هم به معنای قائم است، هم به معنای قیمت، هم به معنای پایدار. سه بُعدی است. هم بهادر است، آیا ظنّ بهادر است؟ قائم است آیا ظنّ قائم و

پابرجاست؟ «فَيَمَّا لِينذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا» (كهف، ۲)

[معنای سوم فرمودید چیه؟ بهادار و قائم؟]

بله، قائم، بهادار و پایدار؛ آیا ظنّ بهادار است؟ احتمال و شک بهادار است؟ قائم است؟ مقیم است؟ دارای استقامت است؟

همچنین آیه شریفه ۲۷ سوره‌ی كهف «وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَكِنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلتَحَدًا» که دیروز بحث کردیم.

و همچنین آیه ۹ سوره‌ی اسراء «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» اقوم مطلق است. اقوم از قیمت است، از قیام است، هر سه بُعد در «اقوم» جمع است بنابراین این قرآن یهدی «للتی»، لیتی چی؟ راهی که بایدها، نبایدها، عقلانی، علمی، فطری، درونی، بیرونی، کلّ راه‌های به سوی حق، «لَطَّرَقَ التّی»، کل راه‌های به سوی حق، این راه‌ها «هی اقوم»؛ اقوم مطلق است. یعنی از کل وحی‌ها پابرجاتر است، قیمت‌دارتر است، قائم‌تر است. آیا همین اقوم مطلق، ظنی است؟! اگر اقوم مطلق ظنی است، بنابراین قطعی چیست؟

سوره فرقان آیه ۱: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» فرقان فقط قرآن است، تورات فرقان نیست، تورات کتاب است. تورات، انجیل، سایر کتابهای آسمانی فرقان نیستند. فرقان فارق (جدا کننده) بین حق و باطل است یعنی مَحَك است، نور است، دلالت مستقیم است بنابراین این قرآن اگر ظنی باشد فرقان نیست. پس قطعیت دلالت قرآن، آن قطعیتی که فوق کل بیّنات رُسل است فوق کل بیّنات کل موجودات است بنابراین این فرقان است و لکن سایر کتب و حیانی کتاب هستند و فرقان نیستند.

[یعنی بین حق و باطل جدا نمی‌انداختند که مشخص کنند حق چیه؟ باطل چیه؟ کتاب‌های قبلی؟]

حق و باطل دو جور است. یکی حق و باطل تبعدی است، و یکی حق و باطل دلیلی است. بین حق و باطل تبعدی فرق می‌گذارند ولیکن بین حقّانیت وحی و غیر وحی نه. مثلاً فرض کنید که انبیاء اگر فقط کتاب آسمانی داشتند و معجزه نداشتند، کتابشان کافی بود؟ آیا تورات به خودی خود معجزه‌ی ربّانی پیغمبر بودن موسی بود؟ نخیر.

[نمی خواهیم بگوییم معجزه بود ولی بیان حقائق در آن‌ها بود که فرقان بین حق و باطل باشند]

بله، ولی فرقان مطلق نیست. قرآن فرقان مطلق است در چند بُعد: ۱- فرقان است یعنی تثبیت می‌کند که معجزه‌ی ربانی است! ۲- جدا می‌کند حق را از باطل. حق را از باطل، حقایقی که در کتب آسمانی قبلی بود و مخلوط شده (با باطل‌ها) تبیین می‌کند. حقایقی که در مثلث زمان به قوه مطلق است از باطل کنار می‌گذارد.

بنابراین فرقان مطلق در بُعد اصلی و در بُعد فرعی که هم معجزه است، هم کتاب است، هم حکم است هم رسالت است قرآن است؛ ولیکن کتب آسمانی دیگر بدون دیدن معجزات مطلبی را ثابت نمی‌کند؛ اول باید ثابت شود که این کتاب رسالت وحی است بعد از ثابت شدن رسالت وحی آن وقت تعبداً تورات آنچه از باید‌ها و نبایدها بگوید قابل قبول است؛ ولیکن اگر موسی معجزه نداشت تورات چکار می‌کرد؟ اگر عیسی معجزه نداشت، انجیل چکار می‌کرد؟ عیسی با معجزه‌اش ثابت کرد که حرفش درست است. موسی با معجزه‌اش ثابت کرد که حرفش درست است. اگر ثابت نشود که حرفشان صحیح است، درست بودن تورات و انجیل به خودی خود درست نبود. بله، بعد که تثبیت شد که وحی است در مقابل وحی باید تعبد کرد. تعبد: آنچه در تورات است درست است چون موسی درست می‌گوید.

ولیکن این جریان در رابطه با خاتم النبیین این‌طور نیست. خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) دلیل قاطع بر نبوتش و رسالتش و وحیانی بودن قرآنش، خود قرآن است. پس قرآن فرقان است و هیچ کتابی در قرآن به نام فرقان نیامده است فقط خود قرآن آمده است.

[مگر خداوند کریم نیست؟ لفظ عبرانی هم به بهترین بیان و بلاغ بیاید؟!]

ولی معجزه نیست.

[چرا؟ شما می‌فرمایید معجزه نیست؛ نمی‌شود همان کتب هم در فصاحت و بلاغت در اوج باشند؟ چرا نشود؟]

شکی نیست. ولیکن در چه اوجی؟ آیا در فصاحت و بلاغت در اوجی است که معجزه است؟ نخیر، در اوج هست ولی معجزه نیست. نخواسته خدا کتابهای قبلی معجزه باشد برای جهاتی چند که قبلاً عرض کردیم.

[آیه ۴۸ سوره‌ی انبیاء می‌گوید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ»]

در آیه فرقان چیست؟

[فرقان تورات است دیگر و در ادامه می‌گوید «وضیاءً و ذکرًا»]

نخیر! تورات فرقان نیست برای این که در اعطاء و ایتاء رب العالمین به موسی و هارون و عیسی کتاب با فرقان جداست. مثل «وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ» (بقره، ۵۳) کتاب با فرقان در آیات مربوطش جداست بعد بررسی می‌کنیم ولیکن قرآن هم کتاب است هم فرقان است.

[آخر چه شد؟ تورات بالاخره بین حق و باطل جدایی می‌اندازد.]

ولی معجزه هست؟ نیست.

[ولی فرقان اصلاً به معنای معجزه نیست.]

فرقان فارق بین فعل بشر (و فعل رب) است، فعل خلقی است و فعل ربانی. مهمترین فرق، فارق بودن بین فعل رب، از فعل خلق است. (متمایز کردن فعل رب از فعل خلق). آیا قرآن خودش دلیل است بر این که فعل رب است و وحیانی است یا نه؟ بله. ولی تورات و انجیل این‌طور نیست. تورات بعد از تثبیت این که موسی درست گفته، انجیل بعد از تثبیت این که عیسی درست گفته، بعد از این تثبیت، فارق بین حق و باطل است. پس فارق بودن بین حق و باطل در کتب انبیاء قبلی، فارق اصلی معجزه‌ای نیست فارق فرعی تعبیدی است. (پس تورات و انجیل فارق تعبیدی هستند اما فقط) فرقان مطلق قرآن است که هم در بُعد اول و هم در ابعاد دیگر فارق است.

[بحثی که هست اکثر این آیات می‌گوید که قرآن را به سوی تو نازل کردیم تا تو انذار کنی تا تو خارج کنی.]

با چی؟ با قرآن.

[با قرآن! منتهی خود مردم نمی‌توانند انذار بشوند اگر تو نباشی.]

خیر، اگر پیغمبر نبود وحی هم نبود دیگر، (وحی و قرآن همراه با پیامبر می‌آید نه بدون او)، ما نورافکن به تو دادیم تا روشن کنی! (قرآن حکم آن نورافکن را دارد که ابتدا در دست پیغمبر قرار گرفته و عالم را روشن کرده و این‌طور نیست که این نور افکن بدون پیامبر نورافکن نباشد!).